

زویا پرزاد

مثل همه‌ی عصرها



نشر مرکز

فهرست

۹	قصه‌ی خرگوش و گوجه‌فرنگی
۱۳	همسایه‌ها
۱۵	درگاهی پنجره
۱۹	لیوان دسته‌دار
۲۵	زمستان
۲۹	لکه
۳۵	نیمکت روبه‌رو
۴۱	یک زندگی
۴۳	مگس
۴۹	مثل بهار
۵۳	زندگی دلخواه آقای ف
۵۹	گل‌های وسط آن روتختی
۶۳	خانم ف زن خوشبختی است
۷۱	راحله و اطلسی‌هایش
۷۵	یک جفت جوراب
۷۹	ملخ‌ها
۸۵	مثل همه‌ی عصرها
۸۹	لنگه به لنگه‌ها

قصه‌ی خرگوش و گوجه‌فرنگی

هر روز با خودم می‌گویم «امروز داستانی خواهم نوشت.» اما شب، بعد از شستن ظرف‌های شام خمیازه می‌کشم و می‌گویم «فردا، فردا حتماً خواهم نوشت.»

ظرف‌های شام را شسته‌ام. آشپزخانه را تمیز می‌کنم و می‌روم جلو تلویزیون می‌نشینم. با خودم می‌گویم «روی تکه‌ای کاغذ خلاصه‌ی داستانی را که در ذهن دارم در چند جمله می‌نویسم و کاغذ را می‌چسبانم به آینه‌ی دستشویی که فردا وقت دست و رو شستن یادم بیاید که می‌خواستم داستانی بنویسم.» فردا بعد از این که ناهار درست کردم، قبل از آمدن بچه‌ها از مدرسه و شوهرم از اداره، فرصت خواهم داشت.

برای ناهار فردا می‌گوجه‌فرنگی درست می‌کنم که وقت گیر نباشد. بچه‌ها می‌گوجه‌فرنگی دوست دارند اما شوهرم — می‌توانم قیافه‌اش را مجسم کنم. سرش را زیر می‌اندازد، غذا می‌خورد و بی‌حرف از سر میز بلند می‌شود. می‌دانم می‌گوجه‌فرنگی دوست ندارد اما بهانه نمی‌گیرد، غرولند نمی‌کند. در عوض پس فردا غذایی را که دوست دارد درست خواهم کرد. پس فردا می‌روم سبزی تازه می‌خرم و خورش قرمه سبزی می‌پزم. پس فردا که داستانی برای نوشتن ندارم وقت می‌کنم سبزی پاک کنم و به سبزی فروش غر بزنم که چرا سبزی‌اش پر از گل و آشغال است. بعد ظرفشویی